

نزدیک به ۲۰۰،۰۰۰ تن از این عده در ۱۸ دانشگاه و ۱۳۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات فوق دبیرستانی مشغول بودند." (۱)

" هنگامیکه ایران را ترک کردم، ذخائر ارزی کشور به بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالغ میشد. زیربنای اقتصادی ایران از هر جهت در حال تکمیل بود، و تعداد کفای متخصص فنی و مقدار لازم مواد اولیه در همه رشته‌های صنایع وجود داشت. وقت عزیمت من از ایران، نه تنها در کشور ما مطلقاً بیکار وجود نداشت، بلکه یک میلیون نفر کارگر خارجی نیز در ایران کار میکردند. برنامه‌های وسیعی برای تربیت مهندسان و متخصصان فنی و کارگران ماهر در دست انجام بود. اقتصاد ایران اقتصاد نیرومندی بود، و در عین حال ما قادر بودیم بدون حذف طرحهای مفید صنعتی به تقویت نیروهای دفاعی خود نیز پردازیم." (۲)

" در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست را در میان پانصد شرکت سودآور درجه اول جهان بدست آورد و با فاصله زیادی بر دو شرکت بزرگ سودآور دیگر "اکسون" و "شل" پیشی جست (شرکت ملی نفت ایران تنها شرکت غیر غربی بود که در صف ده شرکت اول جهان قرار گرفته بود). بدینسان وعده‌ای که مدتی پیش از آن به ملت خودم داده بودم که شرکت ملی نفت ایران را بصورت بزرگترین شرکت جهان درآورم، بخود جامعه عمل پوشید." (۳)

-
- ۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
 - ۲ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۱۸۹.
 - ۳ - همان کتاب، ص ۹۱.

در نشریه اقتصادی بسیار معتبری که هر سال در آمریکا انتشار مییابد (۱)، و در آن درجه اعتبار هر یک از کشورهای جهان بر اساس برآوردهای اعتباری و محاسبات دقیق اقتصادی طبقه بندی میشود، ده کشوری که در حال حاضر در ردیف اول قرار دارند بترتیب ایالات متحده آمریکا، سوئیس، ژاپن، آلمان فدرال، کانادا، استرالیا، انگلستان، نروژ، هلند و فرانسه اعلام شده اند. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ ایران هر ساله در این فهرست مقام نهم را داشت، و این مقام در سالهای حکومت جمهوری اسلامی به نود و هفتم تنزل کرد.

و این "دیروز" با شکوه برای "فردای" باز هم با شکوهتری آماده میشود:

"اگر همه کوششها مانند امروز پیشرفت داشته باشد، و امری غیر قابل پیش بینی و خارج از حدود اختیار ما پیش نیاید، ما در بیست و پنج سال آینده، یعنی در طول زندگی یک نسل، در ردیف پیشرفته ترین کشورهای جهان قرار خواهیم گرفت، بدین ترتیب که در دوازده یا سیزده سال نخستین این مدت در همه رشته ها زیربنای مطمئنی خواهیم ساخت و ایران را به سطح زندگی امروزی در کشورهای اروپای غربی خواهیم رسانید. آنگاه در ۱۲ سال بعد از آن از تمام منابع خود بهره گیری عملی و علمی کامل خواهیم کرد، خطوط اساسی عمران کشور را دنبال خواهیم نمود و امکانات جدیدی را برای پرورش قدرت انسانی و اقتصادی و صنعتی خواهیم جست. تا آن زمان جمعیت ما به حدود ۶۵ میلیون نفر

Institutional Investor Magazine's - ۱
County Credit Ratings

خواهد رسید، وهریک از این شهروندان امکانات و فرصتهای مساوی برای ابراز لیاقت و مهارت خود خواهند داشت. تا دو دهه دیگر سطح زندگی ما چنان رشد خواهد کرد که دیگر هیچ ایرانی معنای گرسنگی را نخواهد فهمید. ممکن است منابع نفت ما تا آن زمان تمام شده باشد، بهمین جهت ما از ده سال دیگر به صرفه‌جویی در منابع نفتی خود همت خواهیم گماشت و ضمناً خواهیم کوشید تا منابع جدیدی برای تحصیل انرژی بیابیم. امروز ما میتوانیم تازه‌ترین تکنولوژی و علوم عصر حاضر را جذب کنیم. ما صنایع بزرگ مس و آلومینیوم و فولاد خواهیم داشت، و در مقیاس وسیعی به پرورش و ذخیره نیروی خورشیدی و هسته‌ای خواهیم پرداخت. در دو دهه آینده شبکه راه‌آهن ما بکلی برقی خواهد شد، و جاده‌ها و بنادر و فرودگاه‌های زیادتری خواهیم ساخت. هر کارگری خانه شخصی برای خودش خواهد داشت و در عین حال خواهد توانست تا زمانی که در استخدام کارخانه است با قیمت مناسب از خانه‌های شرکتی استفاده کند. هر قطعه زمین قابل کشت مملکت مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت.

کاری که ما ظرف بیست و پنج سال آینده خواهیم کرد این است که جامعه ایرانی را بر اساس پیشرفت اقتصادی و عدالت اجتماعی و ارزشهای فرهنگی و اخلاقی به مقام والائی که شایسته آن است برسانیم، دستمزدها و درآمدها را در حدی بالا ببریم که کلیه هزینه‌های افراد را با اندازه کافی تامین کند. بسیاری از این مخارج با کمک دولت سبک‌تر خواهند شد. تحصیلات تا پایان دوره دانشگاه و در صورت لزوم آموزشهای تکمیلی و تخصصی پس از آن نیز رایگان

خواهند بود. حتی غذای دانش‌آموزان را در آموزشگاهها تامین خواهیم کرد. مردم در طول زندگی خود در برابر همه‌گونه حوادث بیمه خواهند شد، بطوریکه از لحظه تولد تا زمان مرگ از هرگونه بیمه و مراقبت دولتی برخوردار خواهند بود. توجه داشته باشید که هیچیک از این مواردی که گفتم، جنبه خیالپردازی ندارد، زیرا برنام‌های مربوط به آنها از هم‌اکنون بدقت در دست تنظیم است." (۱)

ریچارد نیکسن، رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا، از قول هرولد ویلسن نخست‌وزیر انگلستان نقل کرده است که:

"ایران امروز به پیشرفت‌هایی بیشتر از دولت کارگری انگلستان در زمینه اصلاحات اجتماعی و تحقق هدف‌های سوسیالیسم دست یافته است." (۲)

و این دولت کارگری انگلستان، در آن زمان بعد از کشورهای اسکاندیناوی پیشروترین حکومت‌های اروپا در زمینه اصلاحات اجتماعی بود.

"توسعه ارتش ایران چشمگیر بود. موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک در لندن اعلام کرد که نیروی هوایی ایران از مجموع نیروهای هوایی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برتر است، و نیروی دریایی ایران نیز بابت‌هایی بالاتر از مجموع نیروهای دریایی این کشورها است. شاه با سرفرازی میگفت که قدرت نظامی ایران هم‌اکنون قدرتی است که در مقیاس جهانی بحساب آورده میشود." (۳)

۱ - محمدرضا شاه پهلوی، مصاحبه با نگاه تلویزیون NBC واشینگتن، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۴.

۲ - Richard Nixon در کتاب *The Real War*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۷۳

۳ - William Lewis و Michael Ledeen در کتاب *Debacle: The American Failure in Iran* چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۵۴

در صحنه سیاسی، حیثیت و وزن بین المللی ایران
کشور در حدی رسیده بود که بر قدرت آن و نیمه ابر قدرت آن
جهان غرب و شرق، و تقریباً همه کشورهای جهان سوم، در
جلب دوستی و همکاری آن با یکدیگر رقابت میورزیدند.
ولی البته نه از آن نوع رقابتی که امروز در مورد "جیب
کنی" از یک رژیم مستاصل، از راه بنجل فروختن و دلار
گرفتن، دارند.

در سال ۱۳۵۷، ایران شاهنشاهی با ۱۲۲ کشور در پنچ
قاره جهان روابط مطلوب سیاسی و دیپلماتیک داشت.
شصت و شش کشور از این مجموعه، کشورهایی بودند که تنها
میتوانستند نیازمندان ایران باشند. و با مال در عرصه
مناسبات بین المللی، به سود منافع ایران موثر
باشند.

پایتخت ایران در آن روزگار بصورت یکی از مراکز
تعیین کننده سیاست بین المللی در آمده بود. در کوتاه
مدتی بیش از یکصد زما مدار از هر پنچ قاره دنیا، یکی پس
از دیگری راه تهران را در پیش گرفتند تا رشته های پیوند
خود را با این قدرت نو خاسته بلند پرواز و آینه ها ساز استوار
یا استوار تر سازند، و از جمله این زما مداران همان کسانی
بودند که امروز بلند پایگان جمهوری اسلامی فروتنانه
به پایبوسشان میروند و سرمایه نفت کشور را به رایگان
ارمغانشان میکنند تا از این راه سرمایه لطفشان را بر سر
خویش گسترده نگاه دارند. در آن روزگار آنها بودند که
برای درخواست حمایت به ایران میآمدند.

بدنیست قسمتی از بیانات مفصل آقای ژنرال حافظ
الاسد، رئیس جمهوری سوریه را، خطاب به رئیس
مملکت ایران در ضیافت شامی که بمناسبت سفر رسمی وی به
تهران در هفتم دیماه ۱۳۵۴ از جانب دربار ایران به
افتخار او ترتیب یافته بود، عیناً نقل کنم:

" موضع روشن ایران در قضیه فلسطین به رهبری آن
اعلیحضرت ، وتائید و جانبداری قاطع شاهنشاه از
موضع عادلانه ما ، بینهایت مایهٔ قدردانی و
سیاسگزاری ما است ، وباید تذکردهم که اصولا بنا
اتکاء به همین جانبداریهای بیقید و شرط است که
ملت ما در مبارزه خود علیه تجاوز صهیونیستی
دلگرم و پایدار است . ما تاکنون از دور با اعجاب
ناظر پیشرفتهای فوق العاده کشور شما در همه
زمینهها به رهبری مدبرانه آن اعلیحضرت
بوده ایم ، ولی دیدار کنونی ما از این کشور به ما
فرصت آن میدهد که از نزدیک وبطور مستقیم نیز شاهد
نمونههای بارز همین پیشرفتهای ما باشیم . صمیمانه
امیدواریم که این کشور عزیز تحت رهبری خردمندان
آن اعلیحضرت به پیشرفتهای با زهم بیشتری نائل
شود . شک نیست که این دیدار نقطه عطف مثبتی در
تاریخ روابط دو کشور ما خواهد بود ، و در را به
روی فعالیتها و همکاریهای شمر بخش بسیار زیادتیری
در زمینههای متعدد خواهد گشود . " (۱)

بسیار سیاستمداران و روزنامه نگاران و پژوهشگران
بین المللی در طول سالها ایران را کشور نمونه جهان در حال
توسعه یافتند و تلاش سازندگی همه جا نبه آنرا با اعجاب
ستودند . حتی تحلیلگران جهان کمونیست که طبعاً بنا
سیستم اقتصادی واجتماعی این کشور مخالفت اصولی
داشتند ، از پذیرفتن حقایق محسوس سر باز نزدند ، که
نمونهای از آنرا از ارزیابی مفصل پرفسور "ایوانف" استاد
سرشناس دانشگاه مسکو و محقق و مورخ برجسته معاصر اتحاد
شوروی که از مسئولان تدوین دائره المعارف بزرگ شوروی
است نقل میکنم :

۱ - نقل از روزنامه اطلاعات ، چاپ تهران ، ۸ دی ۱۳۵۴

" از دورانی که در ایران اصلاحات آغاز شده پیشرفتهای بزرگی در اقتصاد این کشور حاصل شده و گامهای بلندی در راه ترقی برداشته شده است . صنایع ایران در این دوره با آهنگی پرشتاب توسعه یافته اند میزان تولید برق تنها در عرض ۱۲ سال از ۶۸۹ میلیون کیلووات ساعت به ۹،۵۵۳ میلیون رسیده است . رشد فراوان صنایع ملی ایران با پیدایش رشته‌های جدید صنایع مدرن همراه بوده است . صنایع نو مانند پتروشیمی، تراکتور، ذوب آهن ، ماشین سازی، گاز، آلومینیوم، یکی پس از دیگری پا بوجود گذاشته اند . به ایجاد صنایع سنگین ملی که انحصارات غربی مایل به وجود آنها در ایران نبودند توجه خاص مبذول شده است . صنایع استخراج معادن نیز رشد و توسعه بسیار یافته است . به موازات این فعالیتها ، بر اثر نیاز کشور به کارشناس فنی برنامه‌های وسیعی برای سوادآموزی و گسترش شبکه مدارس و شبکه آموزشگاههای فنی و پرورش کارشناسان و کارگران متخصص با جرادآمده است . آزادی زنان از قید و بند آثار بازمانده بربریت دوران قرون وسطائی که عملاً نیمی از جمعیت کشور را از شرکت فعالانه در زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی محروم کرده بود از مهمترین دستاوردهای این سالهاست . در سالیان اخیر، ایران یک زن وزیر، چهار زن معاون وزیر، چهار بانوی نماینده سنا ، ۱۷ بانوی نماینده مجلس شورای ملی، یک بانوی سفیر داشته و در سازمانهای دولتی زنان عهده‌دار مقامهای مسئول از قبیل ریاست شورای داوری و تعاونیهای کشاورزی و غیره

بوده‌اند." (۱)

"ایران در دهه پیش از انقلاب در مقایسه با کشورهای دیگر جهان سوم یک نمونه بارز ثبات و امنیت بود، و با توجه به برنامه‌های گسترده توسعه و پیشرفت که با کمک درآمد سرشار نفت در دست اجرا بود هیچ دلیلی وجود نداشت که این موقعیت تغییر کند." (۲)

"در یکی از آخرین بررسی‌های تحقیقی که به تقاضای دولت آمریکا توسط انستیتوی معروف "هـوور" دانشگاه استانفورد اندکی پیش از انقلاب سال ۱۹۷۹ صورت گرفت، تصریح شده بود که حکومت شاه را میباید به حق عامل بنیادی انتقال ایران از ضعف به قدرت و از انحطاط به ترقی و از فقر به ثروت دانست... حتی پیش از جهش قیمت نفت در ۱۹۷۳، اقتصاد ایران از رشد سالانه شگفت‌آوری برخوردار بود، و بیکاری و کارآرستتماری در آن از میان رفته بود." (۳)

"از ۲۴ مه ۱۹۷۳ ب بعد، ایران با حدود بیست میلیارد دلار درآمد سالانه نفتی همراه با رشد اقتصادی دوازده درصد و اجرای برنامه‌های وسیع صنعتی و اقتصادی و عمرانی، داشتن نیرومندترین

۱ - M.S.Ivanov در کتاب *Novaiya istoriya Irana*

چاپ مسکو، ۱۹۷۵، ترجمه به فارسی توسط هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، با مقدمه احسان طبری، نشریه حزب توده، چاپ سوئد، ۱۳۵۶، فصل یازدهم.

۲ - Sir Anthony Parsons در کتاب *The Pride and the Fall : Iran 1979* چاپ لندن، ۱۹۸۴، ص ۴

۳ - Richard Nixon در کتاب *The Real War*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۷۳

ومدرن ترین ارتش خاورمیانه ، مهمترین قدرت
منطقه بود. " (۱)

همزمان با فعالیتهای گسترده سیاسی واقتصادی و آموزشی و نظامی، ایران بصورت یک مرکز جهانی فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، هنری و ورزشی نیز درآمده بود. تهران صحنه برگزاری منظم کنگره ها و کنفرانسها، سمینارها، وگردهمآئیهای وسیع بین المللی در همه این زمینه ها بود. یکی از حساسترین این گردهمآئیها اجتماع سرنوشت ساز سال ۱۹۷۳ در مورد تغییر ضوابط سنتی فروش نفت از جانب کشورهای نفتخیز بود، و در آن نقش قاطع ایران. عصر تازه ای را در اقتصاد جهان امروز گشود. و از این راه معادلات بسیاری را برهم زد، و متاسفانه به همراه آن بسیار معادلات تازه را نیز مطرح ساخت که طراحی برنامه های وسیع برای سقوط شاه از جمله آنها بود.

با سنگینی روز افزون وزنه ایران در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی تدریجا نیروهای متعدد و مقتدری که منافع خویش را از جانب این قدرت تازه بدوران رسیده پرمدها در خطر می یافتند، یا هدف مشترک لگام زدن بدان. بیکدیگر پیوستند، و هنگامیکه موضع گیری "ابر قدرت کاخ سفید" در سال ۱۹۷۷ زمینه مساعد را برای آغاز تلاش نهائی در این زمینه فراهم آورد (که بعدا بتفضیل درباره آن صحبت خواهیم کرد) این کوششها را هماهنگ ساختند و شتاب بخشیدند. و اگر توانستند در کوتاه مدتی این برنامه ها را با موفقیتی حتی بیش از حد انتظارات خودشان به سامان رسانند، برای این بود که در همان

۱ - دائرة المعارف Bordas ، گرونولژی تاریخ معاصر، چاپ پاریس ، ۱۹۸۲ .

هنگام ضمانت اجرائی لازم را بهمت ما بزرگترهای تو - که
داوطلبانه . ایفای نقش غرورآفرین قلعه‌گشائی بروی
دشمنان را بعهده گرفتیم - تحصیل کردند .

... زیرا که واقعیت انکارناپذیر ، هر قدر هم تلخ
باشد ، این است که اگر زمینه براندازی در بیرون از
کشور بدست عوامل مقتدر زور و زر فراهم آمد ، کار
ویرانگری داخلی مطلقا و منحصر بدست خودما انجام
گرفت . واگر آتش فروزان بیگانه در ویرانی خانه ما
توفیق یافتند ، برای این بود که ما خودمان آتش را
در درون خانه خویش برافروختیم .

پیش از این ، در قرآن آمده بود که :
" شکسته باد دست ابولهب ... که او رانه مالی که
اندوخت بکار آید و نه آنچه از این جهان فرا دست
آورد . زنش نیز هیزمکش جهنم باد ، باطنایی که
برگردن دارد . " (۱)

و مانیز به راه زن ابولهب رفتیم ، با ایمن
تفاوت که او لاقل آتش بیار جهنمی بود که پیش از او هم
وجود داشت ، و ما آتش بیاران دوزخی شدیم که خودمان
آنها ساختیم ، و این دوزخ در سرزمینی ساخته شد که
ایران نام داشت .

آن شوق زدگانی که بمحض دریافت " چراغ سبزه "
ناشیانه یا بدخواهانه عالیجناب کشیش کاخ سفید ،
احساس کردند که لحظه طلائی فرصت طلبی فرارسیده است ،
از خارج از ایران نیامده بودند . آنهایی هم که شتابان
بانک " بپاخیزید " سردادند کماندوهای اعزامی
بیگانگان نبودند . همه اینان صرفا خود ما بودیم ، ما

۱ - قرآن ، سوره لهب ، آیه های ۱ تا ۵

روشنفکران، لیبرالها، آزادیخواهان، حقوقدانان، دانشگاهیان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، شاعران، خطابه‌خوانان، که در این راه دست‌در‌دست "مارکسیستهای اسلامی" و "مارکسیستهای غیراسلامی" نهادیم تا مشترکاً فیض‌شسواری جهاد آزادی را پیدا کنیم، و در پیامدهای همین "جهاد مقدس" بود که نخست‌توده‌های مجذوب‌را - که به ما بادیده عقل کل مینگریستند - به ویرانی همه‌دستا‌وردهای پنجاه‌ساله خودمان و خودشان فراخواندیم، و بعد هم جملگی آنها را صحیح‌و‌سالم تحویل کارگردانان دیگری دادیم که آنها بخلاف ما، هم میدانستند که چه میخواهند، و هم در فن ویرانگری، بخصوص آنجا که پای ویرانی تمدن و سازندگی و نوآوری در میان بود، بنا به سنت هزارساله خود تخصصی بسیار بیشتر از ما داشتند.

این خودما بودیم که چون بقول خودمان از معمار خانه‌ای که برایمان ساخته میشد خوشمان نمی‌آمد، تمام بنا را ویران کردیم و بعد چون جفدان ویرانه‌نشین در حسرت‌روزهای آبادی ناله‌سردادیم.

خودما بودیم که چون میگفتیم از کشتکار مزرعه خوشمان نمی‌آید، همه کشتزار را به‌آتش کشیدیم، و نگران گرسنگی فردای خود نیز نشدیم، زیرا کلیدداران شرع مبین نسل بعد نسل بما وعده‌روزی را داده بودند که مؤمنین تنها در بهای صلوات‌نان خواهند گرفت، و یقین داشتیم که سرانجام این روز فرخنده برای ما فرا رسیده است، و اگر هم خودما مام‌زمان برای این مبادله‌نان و صلوات‌نیامده‌باشد، نایب‌برحقش آماده‌ایمن‌کرامت‌است. و دیری نگذشت که چون فریاد گرسنگی برداشتیم، از همین نایب‌برحق‌امام شنیدیم که:

"هی میگوئید گرانی است . میگوئید کمبود است .
یعنی ما بیائیم اسلام خودمان را بخطر بیندازیم که
گوشت گران است و میوه گران است و مردم ناراضی
هستند؟ تا خداوند قها ربرشما غضب نفرموده و تر
و خشک را با هم نسوزانده است ، یک قدر
آدم بشوید . " (۱)

ولی درست در همان موقع دریافتیم که کسانی هم
هستند که از همین نایب امام زمان در برابر صلوات نفت
رایگان تحویل میگیرند ، منتها اینها مسلمانان دیگری
بودند که اگر ایمان نشان بیای ایمان ما نمیرسید ،
شعورشان از شعور ما بیشتر بود .

خود ما بودیم که بنا به مثل معروف ، آن " مرغ تخم
طلا... " را که در خانه داشتیم کشتیم و بعد در غم تخمهای
طلائیش فریاد برداشتیم ، و آن تخمهای طلای پیشین را
نیز به صندوقهای بانکی خوش انصافانی سپردیم که
تنها در یک معامله ، از سیزده میلیارد دلار سپردههای
بانکی ما یازده میلیاردش را بالا کشیدند و بزرگوارانه
فقط دو میلیارد باقی مانده را بما دادند . (۲) و آنوقت
فهمیدیم که این خداوندان زور و زر نیز ، اگر شرافتی
بیشتر از ما نداشتند ، عقل بسیار بیشتری داشتند .

و نیز فهمیدیم که عارف بزرگ ما خواهی الله
انصاری تا چه اندازه حق داشت آنجا که گفت : " خدایا!
آنرا که عقل دادی چه دادی ؟ و آنرا که عقل ندادی چه
دادی ؟ "

-
- ۱ - خمینی ، در پیام رادیوئی بمناسبت پنجمین سالروز
جمهوری اسلامی (۱۳ فروردین ۱۳۶۲) و در دیدار با
وزیر کشور ، ۲۱ فروردین ۱۳۶۲
 - ۲ - بتوضیحات مربوط به ماجرای گروگانگیری سفارت
آمریکا در جلد سوم این کتاب مراجعه شود

و در همه این احوال ، اگر خودمان را به خاک سیاه نشان‌ندیم ، واگر در را بروی آینده‌ای روشن در فرا روی خویش بستیم تا دریچه دیا رخاک بر سر رابجای آن بگشائیم ، و فرزندانمان را نیز محکوم بدان ساختیم که در همان دنیای آدمهای درجه دو که سروران زور و زربرای گلدیای تورهای جهان سوم خواسته‌اند و می‌خواهند ، باقی بمانند و به تجویز صاحب‌نظران خیراندیش همین جهان بزرگان " رویای دستیابی به تمدن بزرگ و قدرت درجه اول اقتصادی شدن را برای همیشه از یاد ببرند " (۱) ، در برابر بسیار کسان را از خود شاد کردیم ، که از جمله آنان ، هم آخوندان بودند و هم آخوندپروران ، و هم آنان که به مصداق " دوپادشاه در اقلیمی نگنجند " حضور ایرانی نیرومند را در منطقه پذیرا نبودند ، و هم آنان که می‌خواستند از ایران فلسطینی تازه سازند ، و هم آنان که از دیرباز منتظر بودند تا این کشور بصورت میوه گنبدی‌های بدامان نشان بیفتد . و البته سوداگران اسلحه فروش مرگ را نیز در چهار گوشه جهان شاد کردیم ، و بنجمل فروشان بسیاری را که دریهای خشکبار بی مشتری خود از ما نفت ارزان تحویل گرفتند از خویش راضی ساختیم ، و از کنسرسیوم فخریه نفت بعنوان کارگردان کل آتش افروزی نیز رضایتنا مه‌ای بلندبالا دریافت داشتیم ، و بسیار کرکسانی را که متاسفانه در جهان امروز تعدادشان پیوسته روبه فزونی است و با شنیدن بوی مردار فوج فوج به سرزمین بلزده ما هجوم آوردند به نوائی رساندیم ، و بازنده بزرگی را که ملت ایران نام داشت با همه رنجهای و غمها و پشیمانیهایش بحال خودرها کردیم تا خوب دریا بد

۱ - بخش فارسی " صدای انگلستان " (بی . بی . سی .) در برنامه جام جهان نما ، ۱۷ آذر ۱۳۵۷

که چه فرزندان خلفی در دامان خویش پرورده باشد — بوده است .

شاید در این جای تردید باشد که رئیس جمهوری وقت ایالات متحده ، صرفاً بخاطر ملاحظات نوع پرستانه ، و بی انگیزه ناگفته یا ناگفتنی دیگری ، شمشیر حقوق بشر را از نیام برکشیده بود . ولی فرضاً هم آقای جیمی کارتر تنها بصورت یک ایدآلیست حرفه‌ای ، و یک کشیش موعظه‌گر سابقه‌دار ، اجازه داشت واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی کشوری را در هزاران کیلومتر فاصله ، با ناآگاهی مطلق از ویژگی‌های آن ، نادیده بگیرد و از این راه بحرانی را برانگیزد که در این کشور خشک و تر را با هم بسوزد ، برای ما بزرگواران که هم ایرانی بودیم ، هم با ضوابط و موازین دیرینه اجتماع ایران آشنائی داشتیم (یا لاقلاً میبایست داشته باشیم) و هم مدعی هوشمندی فراوانی بودیم که گاه تا مرز نبوغ میرسید ، قاعدتاً میبایست درک این حقیقت آسان باشد که در هر زمان و هر مکانی که از رژیم بقول خودمان مطلقه بخواهند که دفعته ۱۸۰ درجه تغییر جهت دهد ، و آن دستاوردهائی را که دو بیست و سیصدسال تحول اجتماعی و اقتصادی در کشورهای بزرگ و کوچک جهان غرب آنهم با از سرگذراندن شرایطی بسیار نامطلوب‌تر و غیرعادلانه‌تر ، برای آنها همراه آورده است ، در عرض چندروز یا چند هفته به مردم کشورش ارمغان کند ، نتیجه چنین آزمایشی آنهم در جامعه‌ای که هرگز در تاریخ خود آزمایشی دمکراتیک موفق نداشته است ، و لاقلاً نیمی از مردمش بیسوادند ، و بخصوص در دورانی که این جامعه در گرما گرم یک دگرگونی عمیق اجتماعی است که منافع بسیاری از مالکان بزرگ و خانها و بازاریان و آخوندان را بخطر انداخته است ، استقرار یک دموکراسی نوع اروپائی یا

آمریکائی نخواهد بود، بلکه بروز هرج و مرجی گسترده خواهد بود که الزاما یا به یک دیکتاتوری نظامی و یا به انقلابی غیرقابل کنترل منجر خواهد شد. و تاکنون کدام وقت سابقه داشته است که کودتا یا انقلابی از این نوع، آزادیهای دمکراتیک به همراه بیاورد؟

.....

آنها تیکه در طول هفته‌ها و ماه‌ها در خیابانها و کوچه‌های پایتخت و شهرستانها آتش زدند، ویران کردند و گاه و بیگاه نیز کشتند، و با فاجعه آفرینی‌های خود چرخ اقتصاد مملکت را که در طول سالها با سرمایه خودشان و با خون دل به گردش افتاده بود از کار انداختند، بخلاف دوران استعمار کهن نیروهای اعزامی دولت‌های فحیمه قدیم یا ابرقدرت‌های جدید و یا ملوانان کشتی‌های توپدار آنها نبودند، خود ما بودیم که این بار، دانسته‌یـــــــا ندانسته، ایفای نقش نیروهای اعزامی "استعمارنو" را بر عهده گرفتیم. خود ما بودیم که مردم زودباوری را که با شتاب بر روی شعور ما حساب میکردند با وعده‌های فریبا از چاله به چاه روانه کردیم، و به بهانه نجات آنها از عقربسی که خودمان افسانه‌اش را ساخته بودیم آنانرا بکام مارغاشیه فرستادیم. خود ما بودیم که به مصداق ضرب‌المثل‌های پرمعنای فرهنگ پارسی، چاه نکننده منار دزدیدیم و گز نکرده پاره کردیم. و خود ما بودیم که بخاطر دستمالی قیصریه را آتش زدیم، و میان همه سرمشقا، سرمشق دوستی خاله خرسه را در مورد ملت خویش برگزیدیم.

پیش از این، در افسانه‌های یونان سخن از "جعبه پاندورا" رفته بود که در آن همه رنجها و دردهای

جهان زندانی شده‌اند، واگر این جعبه گشوده شود دیگر بازگرداندن این زندانیان از بندرسته‌ها مکان نمی‌یابد. در داستانهای هزارویکشب خودمان نیز صحبت از آن بطری شده بود که دیو در درونش محبوس بود، و علی بابا غافلانه در بطری را گشود بی آنکه توانائی بازگرداندن دیور را بدرون آن داشته‌باشد.

و در روزگاری تازه‌تر، گوته داستان آن شاگرد جادوگر ناشی را حکایت کرد که فقط قسمتی از ورد سحرآمیز استادش را از حفظ داشت که برای جوشاندن آبها از زمین بکارمیرفت، اما از قسمت دوم این ورد که میتوانست آبها را به جایشان بازگرداند بیخبر بود.

شاید ما همه اینها را شنیده و خوانده بودیم، و با این وصف درشتاب خویش برای واپس‌نماندن از کاروان فرصت‌طلبان هم در جعبه پاندورا را گشودیم، هم دیو علی بابا را آزاد کردیم، هم سیلاب شاگرد جادوگر را از زمین جوشاندیم.

ویرانه‌ای که امروز خانه تو است آن خانه‌ای است که سیلی خور همین سیلاب شده، و تنوره‌کشی همین دیو و یورش همین دردهای جعبه پاندورا را از سرگذرانیده‌است، و نه آن خانه‌ای که بر اساس تازه‌ترین شیوه‌خانه‌سازی جهان امروز برای تو در دست ساختمان بود.

سرنوشت، همچون پیام‌آور سمفونی معروف بتهوون، یکبار بر در خانه ما انگشت زده بود، اما ما آن دری را که کوتاه‌زمانی برویش گشوده بودیم نیم‌گشوده بستیم. و متأسفانه بخلاف آن "پستچی که همیشه دوبار زنگ می‌زند"، سرنوشت یکبار بیشتر انگشت بر در نمی‌زند.

شاید تراژدی ملی ما را صائب تبریزی، سالها پیش از این، بهتر از هر کس دیگر توصیف کرده بود:

زدست غیرننالم ، چراکه همچو حباب ،
همیشه خانه خراب هوای خویشتنم!

* * *

چنین بود که ما مدعیان خردمند رهبری جامعه ،
باهمه دوران دیشی و جهان بینی خویش ، راهگشایان
دست اول فاجعه ای شدیم که اگرهم نامش انقلاب بود ،
ناشیانه ترین و بدفرجام ترین ، و به تعبیری بی پرده تر
احمقانه ترین انقلاب تاریخ جهان بود . انقلابی بود که
به لعنت خدا نمی ارزید ، هرچند که خودش لعنت خدا را
بهمراه آورد . انقلابی بود که مبارزان انقلاب مشروطیت
ایران را حتی در درون گورهایشان شرمنده ساخت ، زیرا
برای نخستین بار در تاریخ جهان مردمی انقلاب کرده
بودند نه برای آنکه از راهی میان بر بسوی آینده ای
بهبتر روند ، بلکه بخاطر اینکه از راهی مستقیم به
گذشته ای تاریک بازگردند . نه برای اینکه در شرایطی
مساعدتر یا به دنیای قرن بیست و یکم گذارند ، بلکه
برای اینکه در شرایطی بسیار نامساعدتر ساعت خود را
با گام هشتاد و نهمین هجرت عربی میزان کنند .
گوئی ما ناخودآگاه خواستیم که اگر نتوانیم عنوان
قهرمانان بهترین انقلاب تاریخ را بدست آوریم ، لااقل
قهرمانان بدترین نوع انقلاب تاریخ باشیم . پیش از ما
نیز ، برادر حاتم طائی برای اینکه شهرتی همسنگ
برادرش پیدا کند که در گشاده دستی شهره آفاق شده بود ،
راهی بهتر از این نیافته بود که در چاه زمزم بشاشد .
در تاریخ جهان ، از دوران باستان تا با امروز ، صدها
"انقلاب سرخ" برای برهم زدن نظم موجود صورت گرفته

که برخی از آنها موفق و برخی ناسا موفق بوده اند . بسیاری رفرم‌های انقلابی نیز، در جوامع مختلف و در سطوح مختلف از آن نوع که در ایران "انقلاب سفید" نامیده شد انجام گرفته که در این مورد هم بعضی از آنها موفق و بعضی دیگر ناسا موفق بوده اند . ولی در همه دوران این تاریخ ، تنها یک "انقلاب سیاه" میتوان یافت که بخلاف کلیه انقلابهای سرخ و سفید دیگر ، بجای آینده روبه گذشته داشته و به اصطلاح جالب یک نشریه پارسی خارج از کشور "نخستین انقلاب قهقرائی تاریخ جهان" بوده است (۱) ، و این همان انقلابی بود که مادر نیمه دوم قرن بیستم ، و در آستانه هزاره سوم ، مبتکر آن شدیم .

وقتی که رئیس جمهوری کنونی فرانسه ، در مقام یک صاحب نظر چپ‌گرای کهنه کار ، یعنی بعنوان اندیشمندی آشنا با فلسفه انقلاب و هواخواه انقلاب ، آنهم از کشور یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ جهان ، با شگفتی نوشت که : " چگونه ملتی میتواند بدین دلیل که خواستار آینده بهتری برای خویش است چهارده قرن به عقب باز گردد ؟ " (۲) تعجبش کاملاً قابل درک بود ، زیرا که پیش از او چنین آزمایش بدیعی صورت نگرفته بود تا تکرارش مایه شگفتی صاحب نظران نشود . ولی آنجا که وی نتیجه گیری کرد که : " خمینی و ملاهای او انقلاب را عوضی گرفتند " (۳) ، این بار خود او بود که اشتباه میکرد ، زیرا که خمینی و ملاهای او مطلقاً انقلاب را عوضی نگرفته بودند ، و این ما " راهگشایان " انقلاب بودیم که آن را عوضی گرفته بودیم . خمینی و ملاهای او از انقلاب بی کم و زیاد همان را

۱ - هفته نامه "پردیس" ، چاپ لس آنجلس ، سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰
۲ - François Mitterrand در کتاب Ici et Maintenant ، چاپ پاریس ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۶۹

میخواستند که بدست آوردند و این واقعیت را خودشان نیز ،
همانند بسیار واقعیت‌های دیگر ، از آغازنا گفته نگذاشتند
و صریحا اعلام کردند که :

"انقلاب اصولا یعنی برگشت به گذشته . قرآن کریم
هم انقلاب را درست بهمین ترتیب معنی میکند .
انقلاب اسلامی یعنی با زگشت به حالات اولیه مسلمین ،
چه در مرثیه خوانی ، چه در سایر چیزها . " (۱)

عوضی گیرندگان انقلاب ، ماگلهای سرسیدجا معه
بودیم ، که در گرما گرم آتش افروزیها همه بعنوان صاحب
نظراتی ایدآلیست و جهان بین و بیغرض و حتی فداکار ،
میداندار میگردیم ، ولی تنها گذشت چندسال و جافتادن
بهره‌گیران واقعی انقلاب ، کافی بود تا یکایک مادر شرایط
سرخوردگی و گاه خودآزاری ، دست خویش را درگفته‌ها و
نوشته‌ها و مصاحبه‌ها و بیانیها و گاه اعترافات تلویزیونی
خود روکنیم ، و آنچه را هم که خودمان رو نکرده ایم تحلیل
گرانی دیگر بر مبنای همان گفته‌ها و نوشته‌های ماقبل و
مابعد انقلاب ما بر ملا سازند ، و سرانجام انتشار غیر
منتظره بسیاری از اسناد محرمانه سفارت آمریکا در
تهران ، نادانسته‌ها و ناگفته‌های فراوانی را آشکار نماید ،
تا این واقعیت بخوبی روشن شود که ما نه از روزازل
مسلمانان دوآتشه‌ای بودیم ، نه به رهبر عالیقدر انقلاب
اعتقاد زیادی داشتیم ، نه در جریان انقلاب از "نادانیهای"
او و از "بی محتوایی اندیشه‌هایش" بیخبر بودیم (۲) ؛

۱ - محمدی کیلانی رئیس دادگاههای شرع مرکز . نقل از
روزنامه اطلاعات ، ۷ مهر ۱۳۶۱
۲ - ابوالحسن بنی صدر ، در کتاب "خیانت به امید" ،
چاپ پاریس ، ۱۳۶۱ ، ص ۳۲۵

نه جنبه ارتجاعی و ضد مکرانیک این اندیشه‌ها برایمان ناشناخته بود، و نه از ماهیت دروغین حرفها و قولهایش ناآگاه بودیم، زیرا بعداً خود ما اعتراف کردیم که این گفته‌ها حتی منعکس کننده نظرات خود او نبود، حرفهایش بود که ما برایس مینوشتیم و در هنگام مباحثه‌ها در دهانش میگذاشتیم، یا اصولاً سخنان بی پروای او را نه آنطور که گفته شده بود، بلکه آنطور که میبایست گفته شده باشد، برای خبرنگاران ترجمه میکردیم. (۱)

این دیدگاه، دیدگاه مشترک همه ما کسانی بود که از نزدیک با "رهبر کبیر انقلاب" تماس و همکاری داشتیم. منتها حساب "کاسکارانه" جملگی ما این بود که از او به عنوان "کاتالیزور" برای ساقط کردن رژیم موجود استفاده کنیم (۲)، تا بعداً حساب خودش را نیز برسیم، و در نهایت امر خودمان صدر نشین آن مسندی شویم که یقیناً هیچکس بیش از ما صلاحیت جلوس بر آنرا نداشت.

با وجود این، درست در همان هنگام وبی احساس شرمی از فریبکاری، مریدان ساده لوح خویش و زودبیاوران همسنگ آنرا به پیروی بی قید و شرط از "رهبری پیامبر گونه امام امت" فرا خواندیم، و او را کماکان مظهر زنده آزادیخواهی و دمکراسی و عدالت و قانون و کلیه فضائل انسانی و فوق انسانی معرفی کردیم، زیرا مکتب ماکیاوول که ما از فارغ التحصیلان ممتاز آن بودیم، بما اجازه آن میداد که به زبان پیرو علی باشیم و در عمل به راه معاویه

۱ - ابوالحسن بنی صدر در کتاب خیانت به امید، در مورد خودش، ص ۳۳۰، و مهدی بازرگان در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت"، در مورد ابراهیم یزدی. نقل از هفته نامه نهضت، چاپ پاریس، ۶ اسفند ۱۳۶۲

۲ - دریادار احمد مدنی در مصاحبه با مجله فرانسوی VSD سیتامبر ۱۹۸۴

رویم، همچنانکه بعداً نیز ما اجازه آن داد که چون حسابهایمان غلط از کار درآمد و آخوند بتنهائی تمام اهرمهای قدرت را در دست گرفت، مطیعانه پیچ و مهره‌های دستگاه حکومتی اوشویم، و تنها هنگامی دوباره آه و ناله سردهیم و صفحه کهنه "ننه من غریبم" را به‌گرددش در آوریم، که آخوند با درک اینکه دیگر به خدمات ایثار گرانه ما نیازی ندارد، با همان وقاحتی که خاص او است دیمان را بگیرد و یکی یکی را به همان جائی بیندازد که عرب‌نی انداخته بود.

مدتها پیش سخنسرای شیراز در وصف الحال ما

گفته بود:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند،
با تک و فریاد برآری که مسلمان نیست!

وقتیکه در صفحات آینه‌های این کتاب اسناد فراوان مربوط به همه این "فعل و انفعالها" را بخوانی، وقتیکه دریابی چگونه ما مدعیان فسادناپذیری، درست همانند آن کسان که بگفته مولوی "روی به محراب و دل به بازار" دارند، در فرصت طلبی حقیرانه خویش روی به "توده‌های ایثارگر" و دل به جزیره نشینان اروپا و کاخ سفید نشینان آنسوی اقیانوس داشتیم، و وقتیکه ضدونقیض گوئیها و افشاگریهای غالباً ناشیانه خود ما را در کنار یکدیگر بگذاری و نتیجه‌گیری کنی، آنوقت این حقیقت را بخوبی درخواهی یافت که بسیاری از ما در عین حال آنکه حرفهای بزرگ میزدیم آدمهای کوچکی بیش نبودیم. افلاطون هائی بودیم که در عمل ملانصرالدین از آب درآمدیم. رستم‌هائی بودیم که از حد دن کیشوت فراتر نرفتیم، و کاه‌هائی بودیم که اگر ضحاک کُش نشدیم، لااقل راه را بر "جارو کشان" ضحاک گشودیم.

.....

راستش را بخواهی ، ما فقط مثنی آدم پر مدعا اما درون تپی ، "طلبی بلندی بلندی و دریا طن هیچ" بودیم که هر چند در آزمون فرمت طلبی نمره "بسیار خوب" گرفته بودیم ، اما نه هیچیک از درسهای روشن و تکراری تاریخ را میشناختیم و نه خودمان توانائی لازم را برای تحلیلگری داشتیم . لاجرم بسراغ آسانترین راه ممکن ، یعنی تکرار طوطی وار گفته ها و نوشته های بزرگان گذشته رفتیم که آنان بخلاف ما راهگشایانی واقعی بودند ، منتها این راهگشائی را با توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی و ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی جوامع خودشان کرده بودند . و این " کپی برداری" ما همان نتیجه ای را داد که چند سال پیش ، " جولیوس نایرره" رهبر سرشناس نهضت های آزادی طلبانه آفریقا و رئیس جمهوری بعدی تانزانیا ، در سخنرانی دانشگاهی خویش به روشنی بیان داشته بود :

" وجه مشخص بسیاری از روشنفکران جهان سوم کمبود ایدئولوژیک آنهاست . بدین جهت موقعی که میخواستند میدان عمل بیابند ، همیشه بیاد آن مطالبی میافتند که در کتابهای درسی جهان غرب خوانده اند ، و همانها را نیز بی کم و زیاده جوامع خود موعظه میکنند . در نتیجه ، با کوشش در انتقال عین این ضوابط و معیارها ، غالباً بی آنکه خود خواسته باشند ، جامعه خویش را نه بصورت نمونه غرب ، بلکه بصورت کاریکاتور آن در میآورند ، و خودشان نیز نه نقش روشنفکران غرب ، بلکه نقش کاریکاتور روشنفکران غرب را ایفا میکنند ."

البته در مورد ایران، این اشتباه را پیش از ما، روشنفکران کپی بردار دیگری که "عالیجناب جیمس کارتر" رئیس جمهوری وقت آمریکا و مغزهای متفکر ستاد ایدئولوژیک اودر کاخ سفید در راس آنها قرار داشتند کرده بودند، ولی تا آنجا که به آنان ارتباط داشت، این اشتباهی نبود که اختصا در مورد ایران صورت گرفت. این اصولا مشکل پای برجا و دیرپای سیاست جهانی کشور آنان بود، که با تمام مسائل و مشکلات بین المللی تنها با طرز فکر آمریکائی و ازدیدگاههای آمریکائی روبرو شوند، و همهء روشنیها و تاریکیها را منحصرا از پشت عینک آمریکائی بنگرند، و تمام واقعیات جهانی را فقط در کفه معیارهای آمریکائی سبک و سنگین کنند، و همهء آنچه را که برای آمریکا خوب میدانند برای دیگران نیز در شرایط متفاوتی که باشند خوب بدانند و هر آنچه را که برای آمریکانا مطلوب می شمارند برای سایرین نیز، ولو آنکه درست پاسخگوی نیازهای آنان باشد، نا مطلوب شمارند. و در نتیجه تقریبا در تمام موارد - در بسیاری اوقات علیرغم حسن نیت خود - به نحوی در تعیین سرنوشت دیگران دخالت کنند که کار را نه تنها برای این "دیگران" بلکه برای خود آمریکا نیز خراب کنند.

شاید یکی از بهترین هشدارها را در این زمینه، سالها پیش یک شخصیت سیاسی سرشناس خود این کشور، ویلیام فولبرایت، که دهها سال ریاست کمیسیون امور خارجه سنای آمریکا را بعهده داشت، به هموطنان خویش داده بود:

" تا وقتی که ما آمریکا ثیها خودمان را در سیاست خارجی متعهد به حل مشکلات دنیا نکرده بودیم، هم اوضاع آمریکا روبراه تر بود، هم اوضاع دنیا از این که هست بدتر نبود. حقیقت این است که

ما از تجربه لازم برای اداره سیاست جهانی بهره‌مند نیستیم، به همین جهت است که غالباً یا خرابکاری میکنیم، یا درجا میزنیم. کاری که ما در سراسر دنیا انجام می‌دهیم اصلاً کار ما نیست." (۱)

هیجده سال بعد از این اظهار نظر، یک استاد برجسته تاریخ دانشگاه پرینستون در همین زمینه تاکید کرد که احتمالاً شرایط و نتیجه‌گیریها در این مدت چندان تغییر نکرده است:

"حقیقت این است که ما نه خواستار رهبری جهان غرب بودیم و نه برای اینکار آمادگی داشتیم. این چیزی بود که بر ما تحمیل شد، و شاید هم تا حدودی برایمان نحوست آورد، زیرا قدرت غیرمنتظره، مانند پول بادآورده تقریباً همیشه نحوست می‌آورد. البته ما قبلاً هم چندان معصوم نبودیم، زیرا سیاست "چماق" ما در آمریکای مرکزی و جنوبی حتی پیش از جنگ اول آغاز شده بود." (۲)

این تقریباً همان هشدار است که محمدرضا شاه پهلوی در همین زمینه، منتهی بصورتی ملایمتر داده بود:

"تاریخ بعد از جنگ آمریکا با ژاپن این درخواست دائمی است که بقیه ملتها و کشورهای جهان از سرمشق آمریکائی پیروی کنند و به رنگ آمریکائی درآیند، ولو آنکه تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی و شرایط فکری و فرهنگی آنها بکلی متفاوت با آمریکا باشد." (۳)

-
- ۱_ William Fulbright در کتاب *The Arrogance of Power*، چاپ نیویورک، ۱۹۶۶
- ۲_ Arno Mayer در مصاحبه با روزنامه *Le Monde* ۳۰ اکتبر ۱۹۸۳.
- ۳_ در مصاحبه با R.K. Karanjia روزنامه نگار هندی، اردیبهشت ۱۳۵۶

و رهبر دیگری از جهان سوم، "دلما درید" جمهوری مکزیک - کشوری که ما بون آمریکا بسیا خورده است - دو سال پیش، بهنگام سفر رسمی ر جمهوری ایالات متحده به مکزیکو دریک مصاحبه که با شرکت وی ترتیب داد تقریبا همین نظرا کرد:

"هیچکس، وهیچ دولتی، حق ندارد فکر ارزشهای موردعلاقه او، وبخصوص راه حلها، شده از جانب او، عالیتراز ارزشها و راه دیگران است، وبه طریق اولی نیز حق ند را با چنین برداشتی بدیگران تحمیل ک حتی زما مدار سرشناسی از خود این کشور جهان غرب"، درهمین باره گفت:

"ما آمریکائیا باید بیاموزیم که نمیبیا دوستانمان توقعی بیش از آن داشته باشیا دشمنانمان داریم. مثلا نباید بیهوده، کنیم که یک دموکراسی یا یکنوع حقوق بشر آمریکائی را به جوامع دیگری که شرایط تا جغرافیائی ومسائل ومشکلاتشان بکلی با فرق دارد تحمیل کنیم. باید یادگیری دیدگاههای غلط به دوستانمان از پشت خ وگرنه زود درخواهیم یافت که دیگر دوست نمانده است." (۲)

۱ - Miguel de la Madrid Hurtado، ما اوت ۱۹۸۳.

۲ - Richard Nixon در کتاب Real War نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۷۷.

ما از تجربه لازم برای اداره سیاست جهانی بهره مند نیستیم، بهمین جهت است که غالبیا خرابکاری میکنیم، یا درجا میزنیم. کاری که ما در سراسر دنیا انجام میدهیم اصلا کار ما نیست." (۱)

هیجده سال بعد از این اظهار نظر، یک استاد برجسته دانشگاه پرینستن در همین زمینه تاکید کرد که شرایط ونتیجه گیریها در این مدت چندان تغییر ست:

حقیقت این است که ما نه خواستار رهبری جهان برب بودیم ونه برای اینکار آمادگی داشتیم. این بیزی بود که بر ما تحمیل شد، وشاید هم تا حودی رایمان نحوست آورد، زیرا قدرت غیرمنتظره، مانند ول با دآ ورده تقریبا همیشه نحوست میآورد. البته اقبلا هم چندان معصوم نبودیم، زیرا سیاست چماق" ما در آمریکای مرکزی وجنوبی حتی پیش از نگ اول آغاز شده بود." (۲)

ین تقریبا همان همداری است که محمد رضا شاه پهلوی زمینه، منتها بصورتی ملایمتر داده بود:

تاریخ بعد از جنگ آمریکا با ژاپ این درخواست نمی است که بقیه ملتها وکشورهای جهان از سرمشق بریکائی پیروی کنند و به رنگ آمریکائی درآیند، و آنکه تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی، تاریخ تصادی و شرایط فکری وفرهنگی آنها بکلی فافت با آمریکا باشد." (۳)

The Arrogance of Power در کتاب William Fulbrig، چاپ نیویورک، ۱۹۶۶.

Arno Maye در مصاحبه با روزنامه Le Monde، ۲ اکتبر ۱۹۸۳.

مصاحبه با R.K. Karanjia، روزنامه نگار رهنوی، دیبشت ۱۳۵۶.

همین ریچارد نیکسن در تحلیل دیگری از همین واقعات نوشت :

" روسای جمهوری ایالات متحده ، بخصوص در قرن حاضر ، غالباً از دفترکار خود در کاخ سفید به صورت یک منبر وعظ و خطابه (بنا به اصطلاح تئودور روزولت) استفاده کرده‌اند . شک نیست که قدرت رئیس جمهوری آمریکا بعنوان رهبر جهان آزاد خیلی زیاد است ، ولی باید این قدرت با شایستگی و آگاهی بسیار بکار گرفته شود تا بتواند نتیجه مطلوب بدهد . مثلاً مسئله حقوق بشر از مسائلی است که استفاده از این قدرت در زمینه آن در صورتیکه با شایستگی صورت گیرد میتواند نتایج بسیار نیکویی ببار آورد ، ولی لازم است این اعمال نفوذ با توجه کامل به واقعیات و با روشن بینی در زمینه اولویتها همراه باشد . بکارگرفتن ناشیانه سلاحی چنین نیرومند همواره فاجعه‌انگیز است ، زیرا با شمشیر کشیدن و کور کوران به جان دوست و دشمن افتادن به احتمال قوی ما خودمان را بیش از دیگران زخم خواهیم زد . "دفتر بیضی شکل" رئیس جمهوری آمریکا یک کرسی مشروعیت اخلاقی هست ، ولی یک کرسی امپریالیسم اخلاقی نیست . " (۱)

نتیجه این "شمشیر کشی کور کوران" و "بکارگرفتن سلاحی چنین نیرومند" غالباً آن نیست که موعظه‌گران کاخ سفید میخواهند ، ولی تقریباً همیشه بروز فاجعه‌های است که انتظارش را ندارند . و همین رئیس جمهوری پیشین این کشور آنرا چنین توصیف کرده است :

۱ - Richard Nixon در کتاب The Real War ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۷۸ .

" هرکسی با کمترین آگاهی از تاریخ معاصر، بخوبی
میتواند از پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و از
قدرت تخریبی فراوانی که یک "انتقال سریع و ظاهراً
مترقبانه" برای هر جامعه‌ای همراه می‌آورد با خبر
گردد. اگر کسانی چون لنین و مائو ویا پل پوت
با چنین "ویرانگری اخلاقی" مواجه میشدند بیگمان
با اشتیاق بسیار از این دگرگونیهای بنیادی
استقبال میکردند. اما آیا میبایست از رئیس
جمهوری ایالات متحده نیز چنین انتظاری
را داشت؟" (۱)

پژوهشگران کتاب "هزیمت"، در تحلیل فاجعه
ایران، بر همین مشکل اساسی انگشت نهاده‌اند:

"دموکراسیهای غربی همیشه در درک خطر کنند
بوده‌اند، و بهمین جهت غالباً دیر در وعده‌گاههای
مهم تاریخ حضور یافته‌اند. آمریکا نیز بزودی در
خواهد یافت که آیا میتواند روشن‌بینی لازم را در
درک هدفهای خود، و توانائی فکری لازم را برای
رهبری دموکراسیهای غربی بجانب رهائی از وضع
دشواری که امروز با آن مواجهند داشته
باشد؟" (۲)

مدتهاست رهبران کشورهای دوست آمریکا این درس
را از جریان حوادث آموخته‌اند که روی این دوستی چندان
زیاد حساب نکنند و امید بیشتری از حد بدان نبندند.
گفته‌یک صاحب‌نظر آمریکائی در این باره گفتار بسیار
گویائی است:

۱- Richard Nixon در مصاحبه با مجله L'Express

۵ اکتبر ۱۹۸۴

۲- Michael Ledeen و William Lewis در کتاب
Debacle، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۴۳

" کدام رهبر آفریقائی ، کدام رهبر خاورمیانه را (که همه آنها در مورد جنگل و شکار تجارب فراوان دارند) میتوان یافت که در ملاحیت دوستی با آمریکائی خود بعنوان همراهان قابل اعتمادی برای "شکار ببر" تردید نداشته باشند؟ کدامیک از آنها ، پس از شنیدن موعظه های مقامات مسئول این کشور در باره وظیفه خطیر آمریکا نسبت به محترم شمردن حقوق حقه ببر و شغال ، نگران آن نشده است که این همسفران زنین بهنگام رویارویی با لحظات بحرانی، اورادست تنها بگذارد و برآه خود برود؟" (۱)

رئیس جمهوری پیشین آمریکا همین نکته را در تطبیق با مورد خاص ایران، چنین تایید میکند:

" با توجه بدانچه بدست ما برای شاه ایران روی داد، رهبران کشورهای دیگری که دوستی با آنها از نظر مصالح کشور ما اهمیت بسیار دارد، امروز بحق از خود میپرسند که آیا در صورتیکه آنان نیز در وضع مشابهی قرار گیرند، یعنی مورد حمله انقلابی واقع شوند که از خارج پشتیبانی میشود، سرنوشت مشابهی از جانب ما در انتظارشان نخواهد بود؟" (۲)

یکی از جالبترین واکنشها در مورد این مشکلی که برای دوستان آمریکا در ارتباط با سیاست این کشور وجود دارد ، اظهار نظر مقامی بسیار بلند پایه ، از "کشور دوست شماره ۱" یک آمریکا " است . این اظهار نظر را مفسر

-
- ۱ - Elie Kadourie در مقاله Disastrous Years
مجله Encounter ، نوامبر ۱۹۸۴ ، ص ۳۴
- ۲ - Richard Nixon در کتاب The Real War
چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۷۶

سیاسی سرشناس روزنامه لوموند و سفیر کنونی فرانسه در تونس، چنین نقل کرده است که تنها چند روز پس از جنگ معروف شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ بین اسرائیل و اعراب (که منجر به پیروزی برق آسای اسرائیل شد) ژنرال موشه دایان وزیر دفاع و قهرمان پیروزی اسرائیل در این جنگ - که خودش سال پیش از آن مدتی برای بررسی جریان نظامی جنگ ویتنام در آن سرزمین بسربرده بود - به یکی از فرماندهان نظامی منطقه اشغال شده غرب رود اردن، این دستورالعمل شیطنت آمیز را صادر کرد:

"دقیقا بررسی کنید که روش کار آمریکا ثیها در ویتنام چه بوده است، و در سرزمینهای اشغالی درست در جهت عکس آن عمل کنید." (۱)

شخصیت دیگری از یک کشور "بسیار دوست" دیگر آمریکا، و این بار از جهان عرب، اخیرا داوری کاملاً مشابهی کرد:

"سیاست خارجی آمریکا مملو از اشتباه است. زیرا آمریکا نمیتواند بین "دوستان" و "خدمتگزاران" خود تفاوت بگذارد. مثلاً تا آنجا که به جهان عرب مربوط میشود آمریکا در باره دنیای عرب نظری بسیار سطحی دارد و فقط به منافع آنی خود میاندیشد، در نتیجه نسبت به منافع واقعی اعراب - و در دراز مدت نسبت به منافع خود آمریکا - بی تفاوتی است." (۲)

۱ - نقل از کتاب Les Palestiniens، نوشته

Eric Rouleau، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۱۷

۲ - شاهزاده طلال سعودی، در مصاحبه با روزنامه Le Figaro

۱۲ دسامبر ۱۹۸۵

بدنیست بعنوان نمونه‌ای از روشن بینی کسانی که چند سال پیش بدین آسانی کشوری را به فاجعه کشاندند، به گفتگویی که در روزهای نگارش کتاب حاضر در کنگره آمریکا صورت گرفت نیز اشاره کنم. این گفتگو بدنبال انتشار فهرست بلندبالایی از شخصیت‌های برجسته سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آمریکا منجمله عده‌ای از سناتورها و نمایندگان کنگره^۶ این کشور انجام گرفت که توسط "شورای ملی مقاومت" وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران در روزنامه معروف نیویورک تایمز بچاپ رسیده بود، و در آن همه این اشخاص جا نبداری پرحرارت خویش را از این سازمان اعلام داشته بودند.

وزارت امور خارجه آمریکا طی نامه‌ای رسمی به کنگره آن کشور هشدار داد که این سازمان که آنرا " هوادار سرسخت دمکراسی" دانسته‌اند در عمل یک سازمان مارکسیستی است که کار خود را با موجی از تروریسم در ایران آغاز کرده و از جمله مسئولیت قتل چندین تن از مستشاران آمریکایی را در ایران پیش از انقلاب بعهد داده، و همین سازمان است که بعداً در کشتارهای انقلاب و در ماجرای گروگان گیری سفارت آمریکا دست داشته و در ژانویه ۱۹۸۱ علیه آزادی گروگانها تظاهرات گسترده‌ای ترتیب داده، و از اشغال افغانستان بدست قوای شوروی آشکارا حمایت کرده است، و بطور کلی میتوان ما هیت آنرا یک سازمان "تروریستی، ضد دمکراتیک، ضد غربی و ضد آمریکا" دانست. معاون وزارت امور خارجه آمریکا شخصاً در روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۵ همین هشدار را در کمیته مجلس نمایندگان آمریکا تکرار کرد.

و "ناتان آدامز" سردبیر مجله معروف ریپبلدیز^۷ دايجست که بعنوان کارشناس سابقه دار مسائل خاورمیانه از طرف سنای آمریکا برای ارائه اطلاعاتی اضافی در این

بارہ دعوت شدہ بود، درگزارش خود گفت :

" در اثر نا آگاہی شما سنا تورہا و نمایندگان محترم کنگرہ، بیش از بیست و دو نفر از شما در ماہ ژوئن امسال پیامہائی حمایت آمیز برای رہبر سازمان مجاہدین خلق بہ پاریس فرستادید. بعدا معلوم شد کہ ہمہا مضاکنندگان، سازمان مجاہدین خلق ایران را با سازمان مجاہدین افغانی عوضی گرفتہ بودند، و خبر نداشتند کہ رہبر این سازمان در درجہ اول یک مارکیست است کہ فعالیت خود را بصورت رئیس گروہی تروریستی آغاز کردہ، و در جریان عمل با خمینی کہ در آنوقت بحالت تبعید در نجف بسر میبرد دست ہمکاری دادہ، و نشریات مجاہدین آشکارا لاف زدہ بودند کہ دستور قتل پنچ مستشار آمریکائی در ایران توسط شخص رہبرشان صادر شدہ بود. ہنگام بازگشت خمینی بہ ایران، سازمان مجاہدین ہمہ امکانات ہمکاری و حمایت خود را در اختیار وی گذاشت، و در تمام کشتارہای اولیہ دادگاہہای انقلاب از خمینی بطوری قید و شرط پشتیبانی کرد."

روز بعد از این گزارش، توضیحات بیشتری از جانب سردبیر ریدرز دایجست انتشار یافت :

" سنا تورہائی کہ بطور خصوصی در این بارہ با آنان گفتگو کردم، اظہار داشتند کہ چون یک پسر و دختر جوان و خوش لباس نزد آنها آمدہ بودند کہ انگلیسی خوب حرف میزدند، و اظہار میداشتند کہ با رژیم آیت اللہ خمینی مخالفند و خواستار استقرار یک رژیم کاملاً دمکراتیک در جای آن هستند، و سازمان آنها مجاہدین نام دارد، ما فکر کردیم اینہا آدمہای خیلی خوبی هستند و باید بدانان کمک

کرد که در مبارزه خودشان موفق شوند. (۱)
وقتیکه وزیر ورثیس هیئت نمایندگی همین کشور
در سازمان ملل متحد بتواند خمینی را یک "مرد مقدس"
بنامد، و سفیر این کشور در ایران بتواند و را یک "گاندی"
جدید بشمارد، و استاد دانشگاهش بتواند اطمینان دهد
که حکومت وی انسانی ترین نمونه یک حکومت دمکراتیک
خواهد بود، برای چه سنا تورهائی از همین کشور، رئیس
یک سازمان مارکسیستی و تروریستی را پیام آور بهترین
نوع دمکراسی در ایران آینده بشمارند؟ و فردا نیز اگر
این آبراهام لینکلن جدید ایران یک "پل پوت" تازه
از آب درآید - همچنانکه گاندی ایران عیدی امین
تازه ای از آب درآمد - بسادگی نگویند: "متاسفم،
مثل این است که اشتباه کرده بودیم!"
اظهار نظر زیر، هرچندکه از یک متفکر "چپگرا"
است، بازتاب واقعیتی است که پیش از این بکرات
آزمایش شده است:

"مدتهاست که هروقت "رهبر بزرگ جهان غرب"
ابتکار عملیات رادریک منطقه آشوبزده جهان
بدست میگیرد، "متحد پای برجای" او بخطر آن
میافتد که به ما جرائی فاجعه انگیز یا به جنگی
ناخواسته که جنگ خودا ونیست کشانیده شود، و یا
علیرغم مصالح خویش به قبول یک "صلح آمریکائی"
تن در دهد که با هیچیک از منافع خودا و تطبیق
نمیکند. شاید وقت آن رسیده باشد که در هر یک از
مراکز تصمیم گیری کشورهای دوست یا متحد این
"رهبر جهان غرب" یک هشدار دهنده اتوماتیک
نصب شود که بطور خودکار، هروقت که "ابتکارات"

۱ - نقل از بخش فارسی رادیوی صدای اسرائیل،
۳ مرداد ۱۳۶۴

آنسوی اقیانوس از مرز معینی فراتر رود، زنگ خطر را بصدای درآورد. چنین دستگاہی احتمالاً خواهد توانست از سقوط نهائی بسیاری از کشورهای جهان سوم بدامن شورویها نیز جلوگیری کند." (۱)

خیلی اوقات، بخصوص هر بار که به فاجعه ایران میاندیشم، از خود میپرسم آیا وقت آن نرسیده است که بسیاری از کشورهای جهان سوم این دعای "آندریولسی" متفکر و خطیب معروف دوران بنیانگذاری جمهوری آمریکا را درست در جهت عکس آنچه او گفته بود، هر صبح و شب تکرار کنند که:

" از خوشبختی های بزرگ ما آمریکا ئیها این است که میان سرزمین ما و سرزمین آنها ئیکه میتواننند زیانهای جبران ناپذیر ما وارد آورند فاصله جغرافیائی زیادی وجود دارد. خدا ما را یاری دهد که همیشه دو اقیانوس بزرگ ما را از دیوانگی های دیگران در امان بدارد!" (۲)

* * *

از بد روزگار، مانده تنها در سال ۱۳۵۷ از این دیوانگی ها در امان نماندیم، بلکه مشتاقانه نیز به استقبالشان شتافتیم تا نسیم مساعدی را که با استنباط ما از آنسوی اقیانوس اطلس وزیدن گرفته بود تدریجاً به صورت طوفانی که خواست ما بود درآوریم، البته بی آنکه

۱- Régis Debray در کتاب *Les Empires contre l'Europe*، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، ص ۱۴۷

۲- Andrew Lee در کتاب *The Origins and Ends of Civil Government*، چاپ بستن، ۱۷۹۵

پیش‌بینی کنیم این طوفان خیلی زود از مسیر مورد علاقه ما بیرون خواهد رفت و براه دیگری خواهد افتاد که نه تنها همه دستاوردهای عصر سازندگی ایران نو، بلکه تمام آرزوهای دورودراز و رؤیاهای ناشیانه خود ما را نیز با خود خواهد برد.

گفته‌ها و نوشته‌های متعددی از خود ما و از گزارشگران بیگانه - که نمونه‌هایی از آنها را در همین کتاب می‌توان یافت - نمایانگر این حقیقتند که پیام حقوق بشر جیمی کارتر برای بسیاری از ما چشم‌براهان، بیش از آن که صلاهی آغاز پیکار آزادی باشد، چراغ سبزی برای شروع تلاشی گسترده در راه براندازی نظم موجود ولو بقیمت نابودی همه دستاوردهای آن، و دشمنی بی‌حد و مرز با صدر تا ذیل و خوب تا بد آن، و تخطئه همه پدیده‌های آن، و برانگیختن موج ویرانگری در مورد همه اجزاء آن بود، بی‌آنکه در ورای این تلاش دیدگاه روشنی برای دوران بعد از ویرانگری داشته باشیم. و این چنان آشکار بود که حتی یک مقام مسئول سفارت همین کشور "پیام آور حقوق بشر" وظیفه خود دانسته بود ما هیت‌آنرا در گزارش رسمی محرمانه - که البته قرار نبود بعداً در مجموعه‌ای بنام "اسنادلانه جاسوسی" در تهران بچاپ برسد - برای وزارت امور خارجه کشور خود روشن کند:

"... اینها عمدتاً کسانی هستند که تنها با انگیزه فرصت‌طلبی بمیدان آمده‌اند، و چون با توجه به برنامه‌های عمرانی و اصلاحی شاه چیز تازه‌ای برای ارائه ندارند، و خودشان نیز فاقد برنامه مشخصی هستند، ترجیح می‌دهند فقط بر روی نکات منفی حکومت شاه تکیه کنند، و اصلاحات نوگرایانسه و پیشرفته‌ای وسیعی را که در سالهای اخیر در ایران

صورت گرفته است نادیده بگیرند." (۱)

چنین بود که بسیاری از ما، بجای آنکه به راه پیروان راستین آزادی رفته باشیم، به راه استثمارگران آن رفتیم، و نه تنها در میدان عمل بگرد هیچیک از مبارزان کهنه و نوپیکار آزادی نرسیدیم، بلکه حتی ما — شرمساری آزادیخواهان صدر مشروطیت خودمان شدیم، که در محیط جهل و خرافات فراگیر آنروز، شجاعانه شیخ فضل الله نوری را با همه آیت اللهیهایش بجرم دشمنی با اصول اعلام شده مشروطیت بدار آویخته بودند، و ما آزادیخواهان سال ۱۳۵۷ که در صدها مدرسه و آموزشگاه عالی و دانشگاههای کشور خودمان درس خوانده بودیم، یا از هاروارد و سربین و اکسفردها فارغ التحصیل شده بودیم، شیخ فضل الله، دیگری را درست با همان عقاید و افکار شیخ فضل الله پیشین — والبتة افکار و عقایدی اعلام شده و بی ابهام — رهبر پیا میرگونه "انقلاب آزادی" شناختیم، و حتی چاپلوسانه اعلام کردیم که "از زمان غیبت حضرت قائم تا به امروز مقتدائی به عظمت این آیت الله العظمی در جهان نیامده است." (۲). وقتی هم که شیخ فضل الله دوم، شیخ فضل الله قبلی را قهرمان شهید اعلام کرد، و نماینده عالی قدرش فتوا داد که "این مرد تکه ای از نور خدا در روی زمین بود" (۳)، و نخست وزی —

-
- ۱- "اسنادلانه جاسوسی آمریکا". سند "خیلی محرمانه" از سفارت ایالات متحده در تهران به وزارت امور خارجه در واشینگتن. ۲۱ آوریل، موضوع گزارش: مخالفان غیرکمونیزست. جلد بیستم، چاپ تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۰۳
 - ۲- دکتر کریم سنجابی، دریا زگشت از نوفل لوشاتو، ۲۴ آبان ۱۳۵۷
 - ۳- "آیت الله" محمد تقی فلسفی، در خطبه نماز جمعه، ۲۴ اسفند ۱۳۶۳

هوشمندش بشارت آورد که بنا بر تصمیم دولت عکس این بزرگوار در همه جای مملکت نصب خواهد شد (۱) همان بزرگواری که در زمان انقلاب مشروطیت، در پاسخ فتوای اوکس مشروطه خلاف اسلام است و باید مشروعه بجای آن بیاید، انقلابیون این شعار را رایج کردند که: ای گاو مجسم، ما مشروعه نمیخواهیم، مشروطه میخواهیم (۲)، و رئیس مجلس شورای اسلامی محکوم کنندگان او را "مشتی اجامر و اوباش" خواند، ما مدعیان پیروی از مکتب فکری همین "اجامر و اوباش" نه تنها خم به ابرو نیاوردیم، بلکه برای مدافعان همین شیخ فضل الله اول، و دکانداران همین شیخ فضل الله دوم، با شور فراوان کف زدیم.

ولی در گرما گرم این کف زدن، تدریجا بهت زده و سردرگم، دریافتیم که آن جویهای باریکی که بدست ما

روان شده بود بیکدیگر پیوسته و بصورت سیلی خروشان درآمده است، که دیگر در مسیر دلخواه ما جریان ندارد، بلکه در مسیر دلخواه کارشناسان بسیار کهنه کارتر فن ویرانگری افتاده است، و دریافتیم که توده های انقلابی نیز دیگر همان "رزمندگان راه آزادی" ما نیستند، مسخ شدگانی بنام "مقلدان" دستگاه های اجتهاد هستند که بصورت گله های دهها و صدها هزار نفری مستقیما از کارگاه مغزشوئی آخوند به خیابانها ریخته اند، و جملگی آنان مارک استحمار برپیشانی دارند. اینان مردمی بودند که دیگر نه زبان ما زبان آشنایشان بود، نه خواستهای ما با خواستهایشان شباهت داشت، و نه شعارهای روشنفکرانه و "کامپیوتری" ما چنگی به دلشان میزد.

۱- میرحسین موسوی نخست وزیر، در مجلس شورای اسلامی،

۴ خرداد ۱۳۶۱

۲- احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطیت ایران، جلد دوم

... و اندک اندک ، ما ناظران سرگشته و ناتوان
"انقلابی" شدیم که نه تنها هیچ چیزش به آن انقلابی که
ما بر روی آن شرط بندی کرده و بسیاری از محاسباتمان را
بر آن متمرکز ساخته بودیم شباهتی نداشت ، بلکه اصولا
به یک انقلاب آدمهای امروزی شباهت نداشت ، خواستهای
این انقلابیون که در شعارهای دسته جمعی آنان منعکس
میشد ، بجای اینکه خواستهای انسانهای ذیشعور باشد ،
ترکیبی از غریوهای عهد جاهلیت عربی و از "آوای
وحش" بود ، همان شعارهایی که بعنوان اصول زیربنایی
انقلاب در کتابهای درسی مدارس به دانش آموزان
جمهوری اسلامی تدریس شد ، و اولین نخست وزیر ایمن
جمهوری آنها را در آخرین کتابش برای ضبط در تاریخ
عینا بچاپ رسانید .

... و این بار نیز ، ما شهسواران جهاد آزادی ، بر
آمدن این سیلاب نوحاسته ویرانگر را دیدیم ، و آخوندوار
گفتیم : " انشاء الله گریه است " ، و براه خود رفتیم .
منتها این بار راه ماصرفاراه تسلیم و دنباله روی
بود .

* * *

روزها ، هفته ها ، ماهها ، این غریو نفرت انگیز را
از دهان راه پیمایان چندصد هزار نفری شنیدیم که خود را
"جا روکش خمینی" خواندند ، و بدان افتخار کردند ، و ما
آزادخواهان پای برجا بروی خودمان نیاوردیم که
آنکس که مشتاقانه خواستار جا روکشی کسی دیگر است - هر
چند هم که این شغل بسیار شرافتمندانه تر از شغل مفتخوری
آخوند باشد - یک رزمنده راه آزادی نمیتواند بود ، و اگر
هم ادعای مسلمانی داشتیم نفهمیدیم که حتی خداوند

نیز عبودیت طلبی این جا روکشان را محکوم کرده است، آنجا که صریحا گفته است: "پروردگارت فرمان میدهد که کسی جزا و را عبودیت نکنی." (۱). انقلاب اینان، نه انقلاب اسلامی بود، و نه انقلاب آزادی، زیرا که راه آزادی درست در مسیری مخالف راه بندگی میگذرد، و بگفته اندیشمندی سرشناس: "و تئیکه مردمی با صرار خواهان بردگی باشند، هیچ قدرتی نمیتواند آنانرا انسانهایی آزاد نگاه دارد." (۲)

کاوه های آهنگر از میان کسانی برمیخیزند که مردانه بتک برسدان میگویند، نه آنانکه حقیرانه برای دیگران جا رو میکشند. پدران خود این جا روکشان نیز، در دوران طوفانی استیلای عرب، از آنجهت مردمی آزاده باقی ماندند که دو قرن تمام در برابر شمشیر خونریز تازیان پای فشردند و به قبول عنوان "موالی" که از آنان نیمه غلامانی میساختند، در ندادند، و چندان در ایمن بیکار نابرابر جان باختند و سرفروید نیاروندند که سرانجام شمشیرداران بیابان را به دیار خود با زفر ستادند و خود کاوه های آهنگر خویش شدند. هندوان هم، تا زمانی که چهار صد میلیون آنان به چهل هزار انگلیسی "صاحب" خطاب میکردند، نوکرانی در خدمت اربابان جزیره نشین بیش نبودند، و تنها آنوقت اصالت کهن خویش را باز یافتند که دیگر صاحبی بجز خودشان برای خویش نداشتند.

اگر این مشتاقان جا روکشی آخوند میتوانستند کمترین درکی از حیثیت انسانی خود داشته باشند، برایشان فهم این

۱ - "و فزی ربک ان لاتبعدوالایاه"، قرآن، سوره اسراء، آیه ۲۳

۲ - Alexis de Tocqueville در کتاب L'ancien régime et la Révolution چاپ پاریس، ۱۸۵۶

نکته دشوار نبود که ولو حق داشته باشند شغل جارو کشی را برای خویش برگزینند، حق ندارند آنرا بعنوان زنجیر عبودیت بکار گیرند. اما این دست پروردگان مکتب آخوند، مثل همه دیگر دست پروردگان هزارساله این مکتب، نه تنها چنین درکی را از حیثیت انسانی خود نداشتند بلکه حتی شایسته بردگی نیز نبودند، زیرا که درست دو هزار سال بعد از آنکه غلامان رومی دورکهن، به رهبری اسپارتاکوس خود فریاد "مرگ یا آزادی" برداشته بودند، و سیزده قرن بعد از آنکه در همین جهان اسلام خودمان، و در همین ایران خودمان، بردگان زنگ برای آزادی از قید اربابان تازی خود علم طفیان برافراشته بودند، تازه این آخوندپروردگان با شعار "مرگ یا جارو کشی" به میدان مبارزه با استبداد آمده بودند.

هزار و دویست سال پیش، سپیدجامگان خراسان و حماسه آفرینان ماهنخش، هنگامیکه پس از سالها پایداری خود را در برابر دشمن تازی در آستانه شکست یافتند، آتشی گران افروخته و خود را در آن سوخته بودند تا تن به قبول فرمانروائی تازیان نداده باشند، و اینان، پس از دوازده قرن، در سراسر ایران زمین آتش افروزی میکردند تا راه را بر فرمانروائی مسلمان بکشایند.

وما مدعیان دفاع از اصالت بشری، ما پیام آوران آزادی، بارها و بارها این بانک نفرت انگیز را شنیدیم، و بارها و بارها این شوق بندگی طلبی را دیدیم، و همچنان حاضر نشدیم در لحظه انتخاب نهائی راه "آزادی خواهانه" خودمان را از راه بندگی طلبانه جارو کشها جدا کنیم. شاید از این جهت که خودمان نیز ناخودآگاه استعداد جارو کشی داشتیم و نمیدانستیم، و احتمالاً بهمین دلیل، بی سروصدا و بانوک پا جایی برای خودمان در این صف

جا روکشان دست و پا کردیم، تا بهنگام رسیدن آنان به مقصد، از کاروان عقب نمانده باشیم.

البته در این انتخاب غرور انگیز چندان هم بی اجر و مزد نماندیم، زیرا که اندکی بعد تقدیر نامه‌ای بدین مضمون از مقتدای جا روکشان دریافت داشتیم:

" حالا ایران با آن زمانی که آنهمه هیاهو میکردند برای تمدن بزرگ، امروز حالای ایران خیلــــی پیشرفته‌تر از آنوقت است، حالا دیگر احدی حق جسارت به رفتگرهای ما را ندارد." (۱)

* * *

روزها، هفته‌ها و ماهها، این غریو نفرت انگیز را از دهان همین راه پیمایان چند صد هزار نفری شنیدیم که:

" خمینی عزیزم، بگو که خون بریزم!" و باز بـــــــرویی خودمان نیاوردیم که آن مغزشوئی شده، خون آشامی که برای آدم کشتن فقط در انتظار اجازه رهبر است، هر قدر هم صاحب فضائل باشد، یک مبارز راه حق و عدالت نمیتواند بود، و اگر شعورش کفایت کند منتها میتواند فردی از قماش آن آدمکشان "اس.اس.ا." هیتلری باشد که سالها پیش از ولی فقیه، "رایش فورر" دیگری خطاب بدانان گفته بود:

" وظیفه شما پاسداران نظم جدید این است که در همه احوال مطیح محض باشید. رحم و عاطفه را بکلی کنار بگذارید، احساسات خانوادگی را فراموش کنید. روح خودتان را از کینه و نفرت نسبت به دشمنان نظم جدید بیاکنید. هر وقت به

۱ - خمینی، دردیدار با کاکا رکنان صنعت حمل و نقل و خدمات هواپیمائی کشور - جماران، ۱۸ آبان ۱۳۶۳